

## بازگشت طالبان به قدرت و پیامد آن برای مردم افغانستان

سقوط کابل به دست طالبان، پایان یک فاجعه و سرآغاز یک فاجعه دیگر برای مردم افغانستان است. توگویی افغانستان سرزمین تکرار فاجعه هاست و این مردم محکوم به درد و رنج بی پایان است. ترس و بی اعتمادی و بهت و سردرگمی بر فضای جامعه حاکم است. نگرانی از آینده تیره و تار، هرگونه امید و شورش و شوق را از مردم گرفته اند. اکثریت مردم افغانستان در فقر شدید به سر می برند و آواره گان که در اثر جنگ بی خانمان شده اند، در گرسنگی کامل روز و شب شان را سپری می نمایند. سیل عظیم از جوانان درس، مدرسه، دانشگاه و خانه های شان را رها کرده اند به سمت ایران به راه افتاده اند و به امید این که از راه ترکیه خود را به اروپا برسانند. تعداد از خانواده ها در مرز مشترک پاکستان و افغانستان گیر مانده اند و آن های هم که به شهرهای پاکستان رسیده اند در مساجد، سالون عروسی، هتل و در فضای باز خیمه زده اند.

امپریالیسم و ارتجاع که مسبب این مصیبت عظیم برای خلق افغانستان گردیده اند، خود مصروف ترمیم شکست ها و خوشه چینی پیروزی های شان هستند. امپریالیسم امریکا در حال بیرون کردن کارمندان امنیتی - سیاسی شان از افغانستان هستند و ادعا می کنند که تمام افغانستانی های را که به آن ها همکاری نموده اند، از این کشور خارج خواهند کرد، ادعای که نه تنها موفق به این کار نشد، بلکه فاجعه بزرگ را هم برای خلق افغانستان و هم برای نیروهای اشغالگر امریکایی رقم زد.

طالبان در این میان سرمست از پیروزی و فتح افغانستان مصروف چانه زنی دورنی بر سر تقسیم قدرت و غنیمت هستند و هر کدام در تلاش اند تا از این فتح و پیروزی چیز از قدرت و نعمت نصیب شان شوند. صف بندی و دعوای پنهان و جنجال های آشکار بر سر کسب موقف و چوکی ادامه دارد. با وجود که روزها از فتح کابل به دست طالبان می گذرد، اما آن ها قادر به ایجاد حکومت شان نگردیده است، این امر قبل از هر چیز بیان این است که طالبان با موانع بزرگ فراراه ایجاد امارت شان روبه رو هستند. بقایای نیروهای دست نشانده عمدتاً در تلاش حفظ جان شان هستند و در روستا و شهرها اختفا اختیار کرده اند و تعدادشان هم که فرصت فرار یافتند به خارج رفتند و یک تعدادشان به دره پنجشیره پناه برده اند و گویا برای مقاومت آماده می شوند. یک تعدادشان در معیت عبدالله و کرزی با استفاده از عفو عمومی طالبان در صدد کسب موقف و جایگاه در امارت اسلامی هستند.

رژیم دست نشانده بعد از بیست سال تحت حمایت باداران امریکایی شان ظرف چند هفته فروپاشید و به این ترتیب پروژه دولت - ملت سازی تحمیلی امپریالیستی به مضحکه تاریخ تبدیل گشت. سقوط رژیم دست نشانده، تنها شکست نوکران حقیر بومی (افغانستانی) امپریالیسم نیست، بلکه به معنی شکست سیاسی - نظامی و ایدئولوژیکی بزرگ امپریالیسم امریکا و متحدینش نیز هست. سرداران کشورهای امپریالیستی به خصوص امریکا و انگلیس در تلاش اند، تقصیر این شکست نظامی - سیاسی را به دوش حزب رقیب و نیز به حساب بی کیفیتی نوکران شان در افغانستان بی اندازد و از این تحقیر و شکست برائت جویند. اما این تلاش های مذبحانه ره به جای نمی بردند و این ورشکستگی سنگین اخلاقی و ایدئولوژیکی - سیاسی برای امپریالیسم امریکا قابل ترمیم نیست. بسیار از رژیم های پوشالی زمانی که با دار، پشت شان را خالی کردند، سقوط نمود اما سرعت فروپاشی و سقوط رژیم دست نشانده در افغانستان بسیار دراماتیک و غافلگیر کننده بود. شکست امریکا با سقوط رژیم دست نشانده در کابل و تا انفجار در میدان هوایی کابل به شکل تراژیک به پایان رسید. انفجار میدان هوایی کابل منجر به کشته شدن ۱۵۰ نفر و ۲۰۰ زخمی شدند که از این میان ۱۳ نیروی دریایی امریکا و ۲۸ هشت طالب نیز کشته شده اند.

شکست امپریالیسم امریکا بی شباهت به شکست شوروی و انگلیس در این کشور نیست و همانگونه که سرنوشت حقیرانه اشرف غنی بی شباهت به سرنوشت نجیب الله و شاه شجاع نبوده است.

امپریالیزم امریکا در صدد گرفتن مجوز حضور هوایی و حضور در فرودگاه کابل هستند و نمی‌خواهند که این ظرفیت اطلاعاتی و جاسوسی را از دست بدهد. میدان هوایی کابل و فضای افغانستان هنوز در اشغال نیروهای اشغالگر امریکایی و متحدینش قرار دارد. توافقات پشت‌پرده میان طالبان و امپریالیزم امریکا جریان دارد. نشست ملا عبدالغنی برادر با ریس سازمان استخبارات امریکا (CIA) نیز حکایت از این گفتگوهای پشت‌پرده دارد. خروج کارمندان امنیتی، استخباراتی و سیاسی امریکا از کابل به معنی پایان اشغال نظامی افغانستان است، اما به معنی پایان نفوذ امپریالیزم امریکا و سایر امپریالیست‌ها در افغانستان نیست. این امر زمانی بیشتر آشکار می‌شود که طالبان در حکومت همه شمول‌شان از چهره‌های مانند عبدالله عبدالله و حامد کرزی و با سایر افراد رژیم پیشین در امارت‌شان شرکت دهند و نهادهای اداری و نظامی رژیم دست‌نشانده را احیا کند.

سلطه سریع و غافلگیرکننده طالبان سبب وحشت و حیرت مردم افغانستان گردید. صحنه‌های تکان‌دهنده از هجوم مردم به میدان هوایی کابل، فرار به سمت کشورهای ایران و پاکستان و آسیایانه و چندی قبل فرار از ولسوالی‌ها و شهرها به سمت کابل همه نشان از هراس و وحشت مردم افغانستان از طالبان دارد. مردم افغانستان این بار اغفال نشدند زیرا شناخت از چهره طالبان و امارت‌شان داشتند. به همین دلیل طالبان تلاش می‌کنند، تا با برخورداری «بزرگ‌منشانه»، حمایت مردم و رضایت آن‌ها را به دست آورد و از هراس مردم بکاهد. عفو عمومی طالبان و نوید حکومت همه‌شمول و فراگیر نیز از هراس طبقات متوسط، روشنفکران و کارمندان رژیم پیشین نکاسته‌اند. زنان و اقلیت‌های ملی از عرصه سیاسی کنار گذاشته شده‌اند و آزادی‌های زنان و فعالان رسانه‌های بیشتر از سایر اقشار جامعه محدود شده و ضربه دیده‌اند. هشتاد فیصدی رسانه‌ها بسته شده‌اند و زنان تقریباً در اکثریت ادارات دولتی و غیردولتی منحای شفاخانه‌ها دیده نمی‌شوند. با این همه اما وعده‌های طالبان طبقات ارتجاعی بورژوا کمپرادور و مقامات رژیم پیشین را به سمت آن‌ها متمایل کرده‌اند. طالبان نه تنها در تلاش‌اند که کارمندان و مقامات رژیم سابق را حفظ و راضی کنند، بلکه در صدد است رضایت امپریالیزم امریکا و متحدینش را نیز به دست آورد و خود تا سرحد قابل قبول برای جهانیان عرضه کند و چهره کریمه و زشت گذشته‌شان را بپوشانند. اما این سرخ‌آب و سفیدآب نمی‌تواند ماهیت طالبان را تغییر دهد.

بعضی از افراد لیبرال و تکنوکرات‌های که قبلاً در دستگاه رژیم دست‌نشانده قرار داشتند، تحت تاثیر عفو عمومی طالبان و ایجاد حکومت فراگیرشان، آمادگی خدمت به امارت اسلامی را گرفته‌اند. در این میان چهره‌های شوونیست و تکنوکرات تمایل بیشتر از دیگران نشان می‌دهند و در تلاش‌اند پایه‌های حکومت طالبان را استحکام بخشند. به نظر آن‌ها طالبان می‌تواند حکومت مرکزی بر محور شوونیسم پشتون را مستحکم کند. اما افراد و مقامات رژیم دست‌نشانده از ملیت‌های تحت ستم در امارت اسلامی بیشتر احساس ترس و بیگانه‌گی دارند. هر چند که آن‌ها با دودلی نیز آماده‌اند، تا در خدمت حکومت طالبان قرار گیرند، منتها به شرط آن که طالبان آن‌ها را در حکومت‌شان سهم سازد. این جمع مزدور که سنگ‌نمایدگی ملیت‌های تحت‌ستم را به سینه می‌زنند، فقط سهم در حاکمیت برایشان مهم است، مهم نیست این سهم در رژیم دست‌نشانده جمهوری اسلامی اشرف‌غنی باشد و یا امارت اسلامی ملا عبدالغنی.

طالبان از حکومت همه‌شمول و فراگیر حرف به میان می‌آورد، حرف که در طول بیست سال ورد زبان حکومت‌های دست‌نشانده کرزی و اشرف‌غنی نیز بودند. بسیاری این را به معنی تغییر در رفتار طالبان و هوشیاری آن‌ها تعبیر نموده‌اند. شک نیست که طالبان در این مدت ده سال تغییرات در دیپلماسی‌شان با کشورهای امپریالیستی جهان و کشورهای منطقه و تغییر در نحو برخورد و رفتارشان با مخالفین داخلی و مردم افغانستان به میان آورده‌اند. اما همان‌گونه که ذبیح الله مجاهد گفت، تغییر در اصول و اعتقادات طالبان به میان نیامده است. در یک دهه گذشته طالبان روابط با کشورهای امپریالیستی و ارتجاعی منطقه ایجاد نموده است و در این عرصه تجارب نیز کسب نموده‌اند. به خصوص بعد از تشکیل دفتر قطر و ایجاد روابط رسمی با کشورهای جهان مهارت و هوشیاری دیپلماسی‌شان افزایش یافته است. از طرف دیگر در این مدت بیست سال نفوس شهرهای افغانستان افزایش

یافته و نسل تحصیل کرده کشور بیشتر شده‌اند. طالبان برای حفظ روابط با این کشورها و جلب کمک‌های امپریالیستی و کشورهای منطقه ناگذیر از تعدیل در رفتارشان هستند و هم از طرف مجبورند از فرار بیشتر نیروهای متخصص و کادرهای سیاسی و اداری جلوگیری کنند. طالبان هم مانند رژیم قبلی نمی‌تواند تغییر در وضعیت اقتصاد کشور به میان آورد و در نتیجه استحکام پایه‌های حکومت‌شان هم بدون انکشاف اقتصاد ممکن نیست. آن‌ها اقتصاد معتاد و بوکراسی فساد را از رژیم قبل به ارث برده‌اند و ممکن نیست بدون کمک‌های کشورهای امپریالیستی و منطقه اموراتشان را ولی به صورت نیم‌بند از پیش ببرند. دلیل دیگر وابستگی اقتصاد رژیم طالبان به کشورهای خارجی عدم درآمد و عاید کافی داخلی و ویرانی زراعت و صنعت کشور است. طالبان نمی‌تواند به خلاقیت و نیروهای توده‌ها تکیه کند و به همین دلیل اداره سیاسی و اقتصادی آن‌ها از اداره رژیم دست نشانده تفاوت ماهوی نخواهند داشت.

طالبان در این مدت بیست سال شعار اصلی‌شان ختم اشغال و ایجاد حکومت بر مبنای شریعت اسلامی بوده است. حالا که فرصت ایجاد حکومت اسلامی فراهم آمده است، از نظر آن‌ها اساس حکومت آینده‌شان دو چیز است اسلامی و افغانی. منظور طالبان از حکومت اسلامی و یا امارت اسلامی مبتنی بر قرائت سفت و سخت آن‌ها از شریعت است. این گونه قرائت تندورانه از اسلام مبنای حکومت تئوکراتیک آن‌ها خواهد بود که نتیجه‌ی آن وضع قوانین سخت‌گیرانه اسلامی بر تمام ابعاد جامعه است و آزادی‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بخش بزرگ از جامعه را سلب خواهند کرد. زنان، فعالین سیاسی-اجتماعی، احزاب و گروه‌های سیاسی در چوکات امارت اسلامی طالبان از آزادی محروم می‌شود و هیچ جای برای دیگر اندیشان و کمونیست‌ها در جامعه نخواهد بود. طالبان تلاش می‌کنند خاموشی سیاسی و فرهنگی را بر جامعه تحمیل کند. جماعت که همان مسلمانان است باید از امیرشان اطاعت کنند. به همین دلیل شیخ جای روشنفکر را و جماعت جای حزب سیاسی را می‌گیرد. جدا از گروه‌ها و احزاب دموکراتیک که زمینه فعالیت‌شان از میان خواهند رفت، احزاب اسلامی و جهادی سابق نیز فعالیت قانونی نخواهند داشت. این محدودیت‌ها و سلب آزادی جامعه منجر به عکس‌العمل و مقاومت علیه طالبان خواهد شد. طالبان در مواجهه با نسل جوان تحصیل کرده و گروه‌ها و اقشار اجتماعی کشور برخورد متناقض خواهند داشت. از یک طرف به ظرفیت و تخصص آن‌ها در عرصه‌های اداری-سیاسی جامعه نیاز دارند و از طرف دیگر دگماتیسم طالبانی موانع جدی این آزادی‌ها خواهد بود و این خواست‌ها و مبارزات نسل جوان و گروه را به خشونت سرکوب خواهد کرد.

اصلی دیگر طالبان افغانی بودن است که در حقیقت همان شوونیزم ملیتی غلیظ طالبانی است. طالبان زیر نام وحدت اسلامی مطالبات و خواست‌های ملیت‌های تحت‌ستم را بر نمی‌تابند و آن را خلاف اسلام می‌داند. هرچند طالبان این بار تعداد از فرمانده برجسته و ملاهای در سطح رهبری از میان ازبیک‌ها و تاجیک‌ها و هزاره‌های سنی افغانستان در میان‌شان دارند. اما همه این موارد سبب نمی‌شود که طالبان قدرت سیاسی را به صورت مطلق به دست طبقات حاکمه پشتون متمرکز نکنند، امر که منجر به تضادهای و نفاق‌های ملیتی بیشتر خواهند شد.

چالش دیگر را که طالبان با آن مواجه‌اند اختلاف دورنی میان شاخه‌های متعددشان که با مسایل قومی نیز گره خورده است. رژیم اشرف غنی به‌طور یک‌جانبه و عقده‌مندانه قدرت را به دست گلجایی‌ها متمرکز کرده بود و این یک از عوامل اختلاف دورنی رژیم اشرف غنی و عامل سقوط آن گردد.

در میان طالبان دسته‌های متعدد وجود دارد که از جمله آن‌ها شورای کویته تحت رهبری مولوی هبیب الله - ملا عبدالغنی و شورای پشاور تحت رهبری سراج الدین حقانی دو شاخه عمده طالبان را تشکیل می‌دهند. هرچند که از گروه ملامنصور و گروه ملایعقوب نیز سخن گفته می‌شود. بنابراین مهم‌ترین چالش فرا راه امارت اسلامی طالبان اختلاف میان گروه‌های متعدد طالبان از یک طرف و اختلاف میان صفوف و سطح رهبری طالبان از طرف دیگر است. طالبان جریان اصلی و سنتی تحت رهبری ملا عبدالغنی برادر - ملا هبیب الله درانی هستند و با گروه حقانی تحت رهبری سراج‌الدین

حقانی و خلیلی حقانی که غلجایی هستند تضادهای شان مشهود است. اولین مفهوم حکومت همه شمول طالبان قبل از همه تقسیم قدرت میان خودشان هستند. زیرا رهبری طالبان عمدتاً به سه ولایت کندهار، هلمند و ارزگان خلاصه می شود.

چالش های دیگر که طالبان با آن مواجه اند سهم کردن اقوام و ملیت های دیگر در قدرت است. تعداد نیروهای رژیم پیشین در پنجشیر تحت فرمانده احمد مسعود کرده آمده اند و آن ها خواهان سهم در قدرت سیاسی هستند. علاوه بر پنجشیر نیروهای اردو و پولیس و امتی ملی رژیم دست نشانده در سراسر کشور همراه با تجهیزات شان پراکنده هستند. جمع آوری این تسلیحات معضل دیگر پیش پای طالبان است. انفجار مهیب میدان هوایی کابل ناتوانی طالبان را در تامین امنیت آشکار ساخت و آن ها عملاً با گروه داعش در گیر هستند.

به لحاظ بیرونی حکومت طالبان تحت فشار کشورهای امپریالیستی و ارتجاعی منطقه قرار دارند و مسئله به رسمت شناختن طالبان از سوی این کشورها مسئله است که هنوز روشن نشده است. وزیر خارجه پاکستان در سفرهای به کشورهای آسیای میانه و ایران در تلاش است که حکومت طالبان، از سوی این کشورها به رسمت شناخته شود و یک حکومت منزوی باقی نماند. ماهیت حکومت طالبان را رسمیت و یا عدم رسمیت کشورهای امپریالیستی و ارتجاعی جهان تغییر نمی دهد. امارت اسلامی مورد تاکید امریکا و جامعه جهانی هم یک امارت تیوکراتیک و ضدانسانی خواهد بود و در ضدیت با منافع توده ها و طبقات محروم جامعه افغانستان قرار خواهد داشت. منافع و رهایی توده های مردم افغانستان فقط با انقلاب دموکراتیک نوین حل خواهد شد، زیرا در آن صورت است که دشمنان خلق افغانستان امپریالیزم، بورژوا کمپرادور و فیودالیزم سلطه شان بر زندگی و حیات مردم افغانستان به پایان خواهد رسید.

شکست امپریالیزم امریکا در افغانستان ورشکستگی نظامی - سیاسی و ایدئولوژی - اخلاقی امپریالیزم را به نمایش گذاشت و پروژه دولت - ملت سازی تحمیلی امپریالیستی به ناکامی رسید. این امر در زدودن توهم نسبت به برنامه های امپریالیستی و ارتجاعی و در توسعه روحیه مبارزاتی در افغانستان نقش مهم خواهد داشت. از طرف دیگر امارت تیوکراتیک و خشن طالبان بخش زیاد از مردم جامعه را به ناگذیر به صف مبارزه سیاسی علیه آن ها خواهند کشاند. به همین دلیل فرصت و چالش های پیش آمده فرار از مبارزه انقلابی و حزب ما را باید به درست شناسایی و تحلیل نمود تا هم از یک طرف از خطرات و ضربات جلوگیری کنیم و از طرف دیگر از این روحیه ضد طالبانی وسیع اجتماعی، در خدمت تعالی مبارزه انقلابی استفاده نمائیم.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان